

نام شهرها و وضع راه‌های آذربایجان در قرون نخستین اسلامی

تاریخ‌نگاران اسلامی از شهرهای معروف آذربایجان در تألیفاتشان نام برده‌اند که در ذیل به نام این شهرها اشاره می‌گردد :

تبریز - اردبیل - مراغه - خنج - ورنان - سیسر (سنه) - میانج (میانه) - برزه (جنوب دریاچه ارمیه) - ارمیه - جابروان (جنوب دریاچه ارمیه) - خوی - مرند - گلستره (کولسره، در ۵۳ کیلومتری مراغه در شرق گل تپه) - باجروان - برزند (در شمال اردبیل) - سلماس - شیز (گنجگک = تخت سلیمان) - سلق (رستاق السلق)^۱ - نریز (در مشرق شهر ارمیه) - سندیاپا - سابرخاست - سراو (سراب، جغرافی‌نویسان اسلامی سراه ضبط کرده‌اند) - ماینهرج (میان دینور و سیسر) - بدآ - میمذ - نیر - زنجان .

در این جا لازم می‌بینیم که درباره بعضی از شهرها توضیحات مختصری داده شود تا شاید این ایضاحات چهره‌گشای رازی از رازهای تاریخ باشد .

ورنن : در ساحل جنوبی ارس، در معبری که از آنجا به ایالت اران می‌رفتند

واقع بود. در قرن سوم و چهارم هجری قمری ورثان شهری بود دارای بارو، این شهر بازارهایی پرمتاع و ربضی بدون دروازه داشت. این محل بسیار پرجمعیت بود و در جلگه‌ای در دوفرسخی ساحل رود ارس قرار داشت و مسجد جامعی در حومه آن واقع بود. گفته‌اند که ورثان به فرمان زبیده خاتون زوجه هارون الرشید خلیفه عباسی ساخته شده بود. البته این مسئله هنوز از ظن و گمان به یقین علمی نرسیده است.^۲

پروژه: به مسافت کمی در جنوب لیلان، به حسب مسافتی که در تألیفات جغرافی نویسان اسلامی ذکر شده، قرار گرفته بود و در آنجا بزرگ راهی که از سیسر می‌آمد دوشاخه می‌شد: راه راست در جهت شمال خاوری به‌مراغه می‌رفت و راه چپ در امتداد غربی دریاچه به شهر ارمیه منتهی می‌گردید.

دریاچه ارمیه: مهم‌ترین آثار طبیعی آذربایجان دریاچه ارمیه است که بزرگترین دریاچه ایران به حساب می‌آید. درازای آن بیش از هشتاد میل^۴ از شمال به جنوب و پهنای آن در پهن‌ترین نقطه معادل یک سوم درازای آن می‌باشد. این دریاچه در سمت باختر تبریز واقع گردیده و نام خود را از شهر ارمیه، که در کناره باختری آن قرار دارد، گرفته است.^۵ ارتفاع آن از سطح دریا ۱۲۲۵ متر می‌باشد. اسم این دریاچه در اوستا «چیچستا» ذکر شده است و لفظ چیچست (در بعضی منابع چیچست) که در شاهنامه فردوسی آمده و تا زمان حمدالله مستوفی نیز معمول بوده از همین نام فارسی قدیم گرفته شده است.^۶

ابن حوقل و مسعودی (مورخین قرن چهارم هجری قمری) آن را بحیره کبودان^۷ نامیده‌اند.

اصطخری و مقدسی (از عقیده اصطخری پیروی کرده است) آن را دریاچه ارمیه نوشته‌اند.^۸ اصطخری در جای دیگر آن را دریاچه «شراه» یعنی دریاچه مخالفان نامیده، زیرا در سواحل آن فرقه‌ای از خوارج به این نام اقامت داشته‌اند.

آب دریاچه بسیار شور است، و عجیب این است که به نوشته اصطخری

ماهی‌های فراوان در این دریاچه زندگی می‌کردند (درحالی که به‌نوشته ابن حوقل در دریاچه مزبور هیچ ماهی وجود ندارد) و از يك نوع ماهی که مردم آنجا آن را سنگ ماهی می‌گفتند، نام می‌برد. مسلم این است، که به واسطه تلخی و نمک بیش از حد دریاچه امکان زندگی برای ماهی‌ها وجود ندارد.

ابن سرایبون جزیره‌ای را که در وسط دریاچه قرار داشته «جزیره کبودان» می‌نامد و از اهالی آنجا به نام قایق‌رانان نام می‌برد. این قایق‌رانان بین ارمیه و مراغه در آمد و رفت بوده‌اند. ابوالفدا اینجا را دریاچه «تلا» که معنی آن معلوم نیست نامیده و قزوینی گوید آب آن دارای املاحی درخشنده است شبیه توتیا (اکسیدروی) که به مقدار زیاد به جاهای دیگر صادر می‌شود.^{۱۰}

هلاکو در ساحل شرقی دریاچه ارمیه در جزیره‌ای (معلوم نیست که در زمان ایلخان اینجا جزیره بوده است یا نه. رشیدالدین وزیر به‌طور ساده در کنار دریاچه از يك کوه بحث می‌کند. مستوفی و حافظ ابرو هر دو نوشته‌اند که با پایین آمدن آب دریاچه، جزیره شاهو [شاهها = شاهی] به صورت شبه جزیره درمی‌آید^{۱۱}) به اسم شاهو که کوهستانی بود قصر (قلعه؟) مستحکمی انشا فرمود. در بعضی از منابع آمده که این قصر از قبل بوده و هلاکو دستور تعمیرکاری و نوسازیش را صادر کرده است.^{۱۲}

ابن الاثیر هنگام بحث درباره قیام بابک خرم‌دین، از شخصی به نام محمد بن بعیث نام برده است که صاحب دو قلعه استوار بود، یکی شاهی و دیگری تبریز. طبق نوشته او: «... محمد بن بعیث دژبان يك قلعه استوار به نام شاهی بود. این بعیث آن قلعه را از ابن‌رواد (الوجنا) گرفته بود که از بلوک آذربایجان محسوب می‌شد و نیز قلعه دیگری در آذربایجان به نام تبریز داشت (بدون شرح) ...»^{۱۳}

مرفند: مقدسی شهر مرنند را در مشرق خوی ذکر کرده و گوید: شهری مستحکم است دارای حومه‌ای آباد و مسجدی در بازار و باغستانی گرداگرد شهر^{۱۴}. بلاذری می‌نویسد: «مرند، دهی بود کوچک. حلبس پدر بعیث، و پس از

او بیست و سپس پسرش محمد بر آن حصار بی نهادند . محمد قصرهایی نیز در آن ساخت و در زمان خلافت متوکل سرکشی آغاز کرد . بغای صغیر ، مولای ... به جنگ وی آمد و چیره شد و او را به سر من رأی^{۱۴} برد و حصار مرند را با آن قصرها همه ویران کرد^{۱۵} .

یاقوت حموی گوید : از زمانی که کردها این شهر را در هم کوبیده وعده ای را با خود برده اند ، روبه ویرانی است^{۱۶} .

حمدالله مستوفی اخبار بیشتری درباره این شهر می دهد : «شهری بزرگ بوده است . دورباوش هشت هزارگام است . اکنون کما بیش نیمه اویرجاست وهوایش معتدل است و آبش از رود زولولو (زنوز) . حاصلش غله و پنبه و دیگر حبوبات و انگور و میوه بود و از میوه هاش شفتالو و زردآلو و به در غایت خوبی باشد . ولایتش شصت پلده دیه است و حاصلی نیکو و زمین مرتفع دارد و در صحرای مرند به جانب قبله کرم قرمز پیدا شده است و در یک هفته به موسم تابستان آن را می توان گرفت و اگر نگیرند قرمز را سوراخ کند و ببرد . حقوق دیوانی مرند و ولایتش بیست و چهار هزار دینار است^{۱۷} .»

برزند : به فتح اول و سوم . در جنوب باجروان قرار دارد و ابن حوقل آن را شهری بزرگ به حساب آورده و مقدسی از بازار آن تعریف کرده و آنجا را انبار کالا نامیده است ، به مناسبت این که از تمام نقاط مجاور امتعه برای صدور در آن شهر جمع می شده ، زیرا مرکز تجارتی آن ناحیه بوده است . به نظر می رسد تا اردیلبیل چهارده یاپانزده فرسنگ مسافت داشته و این مسافت را سه روزه می پیموده اند . مرکز عملیات افشین علیه بابک خرم دین شهر برزند بود^{۱۸} .

حمدالله مستوفی گوید : « برزند از اقلیم چهارم است . شهری وسط بوده است . بعد از خرابیش افشین سردار معتصم خلیفه عباسی آبادان کرد و نشست خود ساخت . اکنون باز خراب است و به قدر دیهی معمور مانده . هوایش به گرمی مایل است و آبش از عبون . زمینی مرتفع دارد . حاصلش غله باشد^{۱۹} .»

شیز (گنجگک = تخت سلیمان): مرکز آذربایجان در اواخر ساسانیان قبل از این که به اردبیل منتقل گردد و مرزبان ساسانی در این شهر بنشیند، کزکا بوده است. ارمنی‌ها و سریانی‌ها گندزکک (یا Ganzoka) ، ایرانی‌ها کزنا و عرب‌ها جنزه = شیز (الشیز) = تخت سلیمان ، تلفظ کرده‌اند .

سبثوس (Sebēos) مورخ ارمنی از اینجا نامی برده و نوشته است که مرا کلیومس پس از تصرف نخجوان متوجه گندزکک که ده معروفی بود ، گردید و آتشکده معروف و بزرگ آنها را که وشنسب (آذر گشنسب) نامیده می‌شد به آتش کشید.^{۲۰}

دیباچه‌ای که آقای دکتر منوچهر مرتضوی بر تخت سلیمان مرقوم فرموده‌اند، ما را بی‌نیاز از این می‌سازد که آرای موافق و مخالف ویرانه تخت سلیمان و انطباق آن با محل شهر شیز را مورد حلاجی و تفسیر قرار دهیم.^{۲۱}

این مسلم شده که آذر گشنسب در گنجگک (شیز) واقع در آذربایجان بوده است. جکسن گوید، این آتشکده در جایی برپا بود که اکنون به خرابه‌های تخت سلیمان معروف است و فاصله آن از ارمیه و همدان یکی است . فرمانروایان ساسانی در ایام سختی به زیارت این معبد می‌شتافتند و زر و مال و ملک در آنجا نذر می‌کردند . و هرام (بهرام) پنجم سنگ‌های قیمتی ناجی را که از خاقان وزنش گرفته بود، به این آتشکده فرستاد.^{۲۲}

مسعودی ویرانه‌های آتشکده آذر گشنسب را بدین گونه وصف می‌کند : « امروز در آن شهر (شیز) آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست که کرات سماوی و ماه و ستارگان و جهان و خشکی‌ها و دریا و جاهای آبادان و گیاهان و جانوران و سایر عجایب را نشان می‌دهد».^{۲۳}

نریز : بلاذری گوید : « اما نریز ، دیه‌ی بود ، و در آن ویرانه‌های کاخی کهنساله به جای بود. مر بن عمرو موصلی طائی در آن فرود آمد ، بنایی در آن بساخت و فرزندان خویش را در آن جای داد . سپس این فرزندان ، کاخ‌ها در آن ساختند

و آنجا را شهر گرداندند»^{۲۴}.

سراب: مورخین اسلامی سراب را شهری نیکو به حساب آورده و نوشته‌اند، دارای چند آسیاب و گرداگرد آن را مزارع غله خیز و باغستان‌های پرمیوه فرا گرفته و مهمانخانه‌های پاکیزه و بازارهای قشنگی دارد. یاقوت حموی این شهر را «سراو» یا «سرو» ضبط کرده است. به نوشته یاقوت، مغول‌ها در ۶۱۷ هجری قمری با هجوم آنی، شهر را درهم کوبیدند و کشت و کشتاری به راه انداختند. به نظر می‌رسد شهر به زودی از زیر ویرانه‌ها قد علم کرده و دوباره رونق گذشته را از سر گرفته است. حمدالله مستوفی می‌نویسد: «سراو شهری وسط است از اقلیم چهارم در شرقی کوه سبلان مایل به قبلی افتاده است. هوایش سرد است و آب از رودی که بدان شهر منسوب است و از کوه سبلان برخیزد و در بحیره چپچست ریزد. حاصلش غله و دیگر حبوبات بود و انگور و میوه کمتر بود. مردمش سفید چهره‌اند... ولایتش قرب صدپاره دیه باشد و چهار ناحیت: روند و زرنق و براغوش و سقهر. و ضیاعش غله روی نیکوست. حقوق دیوانیش هشتاد و یک هزار دینار است»^{۲۵}.

باجروان: به احتمال قوی شهر باجروان کرسی مغان بوده است. مقدسی گوید شهری است بر ساحل دو رودخانه و در میان باغستان و تقریباً به اندازه تبریز است. حمدالله مستوفی آن را مرکز مغان به حساب آورده و گوید: اکنون خرابست و به قدر دیهی معمور. وی موضع آن را در چهار فرسخی شمال برزند که هنوز نام آن در نقشه دیده می‌شود معین کرده است. او بعد به نوشته ابن خردادبه اشاره می‌کند درباره این که نزدیک باجروان چشمه آب حیات قرار داشت، که خضر پیامبر، با الیاس آن را یافت. هوای باجروان به گرمی مایل است و آبش از جبال که در حدود آنست برمی‌خیزد. حاصلش غله می‌باشد»^{۲۶}.

* * *

تا قرن چهارم هجری قمری راه‌های تجاری و پستی آذربایجان عبارت بودند از:
راه آذربایجان - ارمنیه (ارمنیه): از طریق راه خراسان سن سمیره^{۲۷} - دینور -

زنجان - مراغه - میانج (میانه) - اردبیل - ورثان .
 راه مراغه - دینور : مراغه - موسی آباد - برزه - بیلقان - اندراب - سیسر - دینور .
 راه مراغه - ارمیه : مراغه - برزه - جابروان (دهخوارقان ؟) - نریز - ارمیه .
 راه مراغه - اردبیل : مراغه - گل سره (کول سره) - سراو (سراب) - نیر - اردبیل .
 راه مراغه - تبریز - دوین (دبیل) : مراغه - دهخوارقان - تبریز - مرند - الوادی (ارس) - نشوی (نخجوان) - دوین (دبیل) .
 راه اردبیل - زنجان : اردبیل - میانه (پل قزل اوزن) - سراو (سراب) - نوی (noviy) - زنجان .
 راه اردبیل - بردعه : اردبیل - خش (جوار ایشق^{۲۸}) - برزند - بلخاب (جنوب مغان^{۲۹}) - ورثان - درمام^{۳۰} - بیلقان - بردعه (بردع = پرتو) .
 راه بردعه - باب‌الابواب (در بند) : بردعه - برزنج^{۳۱} - شماخی - شیروان (شبران^{۳۲}) - لیجان (قبا = قوبا) - جسر سمور - باب‌الابواب .
 راه بردعه - تفلیس^{۳۳} : بردعه - گنجه^{۳۴} - شمخر^{۳۵} - خنان^{۳۶} - تفلیس .
 ارمنیه (ارمنیه) : مسئله سرزمین اولیه ملت ارمنی هنوز از ظن و گمان به یقین علمی نیامده است. بعضی مثل هوبشمان دانشمند زبان‌شناسی دسته ارمنه را شاخه مخصوصی از شجره نژاد هند و اروپا می‌دانند، برخی دیگر تصور می‌کنند که سکنه ارمنستان باهتیان (ختیان = Hittites) و سکنه آلبانی (اران) و گرجستان دسته مخصوصی به اسم دسته آلا رود تشکیل می‌دادند. هرودوت هالیکارناسی از آلا رودها اسم می‌برد. در سنگ نوشته‌های آشوری از دولت اورارتو ذکر رفته است. نام ارمنستان منشعب از زبان «آرامی عبری» است. اگر تاریخ ارمنستان را مورد تحقیق قرار دهیم می‌بینیم که حدود سیاسی و وضع مملکتی آن در طول

تاریخ وضع ثابت نداشته است.^{۲۷} بعد از ضعف دولت اورارتو (آارات یا دولت وان) این منطقه به دست قوم جوان ارامنه که از نژاد آریایی بودند افتاد. مدتی ارمنستان تحت تابعیت آشور بود و بعد از انقراض دولت آشور به تصرف ماد و هخامنشیان درآمد و تاحمله اسکندر مقدونی در دست ایرانیان بود. در زمان اشکانیان بیشتر در تصرف ایران و به ندرت در دست رومی‌ها بوده است.

ارامنه در ابتدا در فریکیه، یکی از ایالات آسیای کوچک، سکنی داشتند و بعد از آنجا مهاجرت نموده به کاپادوکیه و ارمنستان رفتند (تقریباً اوایل قرن ششم ق. م). قبل از این که ارامنه به دامنه‌های قفقاز برسند قومی به نام نائیری (Naïri) در آنجا مسکن داشتند و حکومت آنجا تحت نظر دولت آشور اداره می‌گردید. ارامنه در ابتدا خود را هائیک (Haik) و کشور خود را هائاسان یا هائستان می‌نامیدند. برخی از مورخین عقیده دارند از آن لحاظ به قوم مهاجر مزبور ارمنی گفته‌اند که هائیک رهبر ارامنه دارای چهار پسر بود که آخرین آنها «آرناک» نام داشت و ارامنه خود را منسوب به او می‌دانند. البته درباره نام ارمنستان می‌توان به اسم پادشاه اورارتو «آرمه» نیز اشاره کرد. ارمنستان از لحاظ وضع سوق الجیشی و تجارت برای ایران حایز اهمیت بود و به خاطر این اهمیت بر سر این سرزمین اشکانیان با رومیان سال‌ها در جنگ و ستیز بودند.

بیلقان: به ارمنی آن را فیدگران (Phaidagaran) می‌گفتند. بیلقان در نزدیکی محل اتصال ارس و کر واقع بود. شهر در سال ۶۱۷ هـ (۱۲۲۱ م) توسط مغول‌ها محاصره گردید و با داشتن باروی مستحکم گشودن آن به زودی میسر نگردید. مغول‌ها خواستند بارورا بامنجنیق بکوبند و چون سنگی که بوسیله منجنیق به حصار اندازند نیافتند چنارهای کهن را با اره قطعه‌قطعه کرده به بارو پرتاب نمودند و با خراب کردن بارو وارد شهر گردیدند. به فرمان سردار مغول شهر غارت و ویران گردید.

در عهد تیمور نوسازی شهر شروع گردید و در زمان سیاحت کلاویخو در سال ۱۴۰۵ میلادی شهر بیلقان دارای بیست هزار خانه بوده است . به فرمان تیمور کانالی از رود ارس به شهر کشیدند که شش فرسخ طول و پانزده ذراع عرض داشت و آن را به نام برلاس (قبیله تیمور) نهر برلاس نامیدند .

به نوشته بارتولد ، شهر اکنون وجود ندارد^{۳۸} . حمدالله مستوفی گوید : «اکنون خرابست و بیشتر عمارات آن از آجر است . هوایش گرم است . حاصلش غله و شلتوک و پنبه و دیگر حبوبات نیکو باشد»^{۳۹} .

دوین : در قرون نخستین اسلامی شهر دوین (Dvin) اعراب این شهر را دبیل نامیدند^{۴۰} پایتخت ارمنستان گردید و این شهر در نزدیکی آرات در کنار رود ارس واقع شده بود .

بارتولد می نویسد: شهر بزرگتر از اردبیل بود و پارچه‌های بافت آن شهرت عظیمی داشت . قالی‌های ارمنستان را در جزو هدایایی ذکر می کنند که محمود غزنوی به قدرخان کاشغری فرستاده بود^{۴۱} .

راه تجارتمی از طرابزون از راه دوین عبور می کرده ، بعد تشبثاتی شد تا این راه را در خطی که نسبتاً بیشتر مستقیم باشد قرار دهند و راه از شهر آنی (Ani) بگذرد که شهری بود در کنار آرپاچای از شعبه‌های ارس .

بردعه : خطه‌ای که مورخین ارمنی به نام Aguvan (عرب‌ها این منطقه را «اران» ذکر کرده‌اند) نام برده‌اند، ایالتی است که مرکزش شهر بردعه (پرتو = بردع) می‌باشد . اعراب مرکز اران را بردع یا بردعه گفته‌اند و اکنون خرابه‌های قریه بردعه در نزدیکی جایی که تتر به کر می‌ریزد ، دیده می‌شود . عرب‌ها فاصله بین بردعه و ساحل کر را دو یا سه فرسخ می‌شمردند .

در قرن دهم میلادی (چهارم هجری قمری) شهر از حیث عظمت به تمام بلاد قفقاز و آذربایجان برتری داشت و طول آن يك فرسخ و عرضش قدری کمتر از

فرسخ بود. نزدیکی دروازه شهر یکشنبه بازار بزرگی بود. ابریشمی را که در آنجا تهیه می‌شد به فارس و خوزستان حمل می‌کردند^{۴۲}. بنا به قول مقدسی^{۴۳} شهر برای این مملکت مثل « بغداد » بود. ظاهراً همان ثروت و ثمول شهر باعث شد که در سال ۹۴۳ میلادی به دست روس‌ها تاراج گشت^{۴۴}.

حمدالله مستوفی می‌نویسد: « بردع از اقلیم پنجم است. اسکندر رومی ساخت. قبادبن فیروز ساسانی تجدید عمارت آن کرد. شهری بزرگ بوده است و کثرت عظیم داشته. درو عمارات عالیه فراوان بوده و کثرت میوه، و از میوه‌هایش فندق و شاه بلوط بهتر از جای‌های دیگر باشد. آبش از رودیست که به ترتر مشهور است^{۴۵} ».

لستر نیچ گوید: بیرون شهر بردعه جلو دروازه کردها (باب‌الاکراد) هر روز یکشنبه بازار بزرگی دایر می‌گردید که طول آن بازار به يك فرسخ می‌رسید و معروف بود به بازار کرکی (مأخوذ از کلمه کوریا کوس [Kuriakos] یونانی به معنی «روز خداوند») و روز یکشنبه را به نام کرکی روز می‌خواندند. بردعه مسجد جامع زیبایی نیز داشت که سقفش برستون‌های چوبی استوار بود و دیوارش از آجر ساخته شده و روی آجر گچ کاری شده بود. در قرن هفتم هجری، زمانی که یاقوت حموی کتاب خود را تألیف کرد، بردعه ویران بود، هر چند که يك قرن بعد حمدالله مستوفی آن را شهر مهمی در کنار رود ترثور (ترتر) شمرده است^{۴۶}.

نخجوان (نخجوان = نشوی): در شمال رود ارس جزو شهرهای آذربایجان به حساب می‌آید. جغرافی‌نویسان عرب این شهر را نشوی ذکر کرده‌اند. شهر نخجوان در دوره اتابکان آذربایجان و مغول‌ها اهمیت پیدا کرد.

حمدالله مستوفی گوید: « از اقلیم چهارم است ... شهری خوش است و آن را نقش جهان خوانند. اکثر عمارات آن از آجر است. حاصلش غله و پنبه و انگور و اندکی میوه بود و مردمش سفیده چهره و شافعی مذهب‌اند و ولایت

بسیار دارد و چند قلعه محکم از توابع آن مثل النجق و سورماری و تغمر و فغان، و حقوق دیوانیش صد و سیزده هزار دینار است^{۴۷}. قلعه النجق درست مشرق قرار گرفته و در شمال شهر «ماست کوه» پر از برف واقع گردیده است. در نخجوان گنبدی از ابنیه ضیاءالملک وزیر معروف آل سلجوق موجود است. شرف الدین علی یزدی (مورخ رسمی دربار تیموری و صاحب ظفرنامه) پل معروف ضیاءالملک (به نوشته لسترنج، خرابه‌های این پل هنوز باقی است^{۴۸}) را وصف کرده است. این پل نزدیک قلعه کرکر سرراه مرند، پانزده میلی نخجوان بر روی رود ارس ساخته شده بود. اتابک محمد جهان پهلوان (از اتابکان آذربایجان) در این شهر قلعه‌ای انشا فرمود. و نیز تربه‌های (مقبره‌های) مؤمنه خاتون (همسر طغرل دوم از سلجوقیان عراق) و شیخ یوسف و اتابک شمس الدین ایلدنز در این شهر واقع است.

در بند (باب‌الابواب) : اعراب در بند را باب‌الابواب می‌گفتند و بندرگاه مهم این ناحیه بود^{۴۹}. شهر از حیث بزرگی به تفلیس برتری داشت. خبر داریم که در عهد خسرو انوشیروان، قلاع در بند توسط مأمور عالیرتبه ایرانی، بارزیوس (Barzius) انشا گردید. سندی که در این باره می‌توان روی آن تکیه کرد سنگ نوشته ایست به زبان پهلوی، که در سال ۱۹۲۹ میلادی در آن حوالی کشف گردید^{۵۰}.

ابن حوقل گوید: این شهر در قرن چهارم از اردبیل کرسی ایالت آذربایجان بزرگتر بوده و گوید در وسط این بندر لنگرگاه سفاین است و در این لنگرگاه که از دریا به داخل شهر پیش‌رفته بناپی است، مانند سدی بین دو کوه مشرف بر لنگرگاه، و در دهانه لنگرگاه جایی که کشتی‌ها بدان داخل می‌شوند، زنجیری کشیده شده و بر این زنجیر قفل زده‌اند چنان که هیچ کشتی نمی‌تواند از آنجا خارج شود مگر با اجازه رییس بندر. سد از سنگ و سرب ساخته شده و دور شهر نیز با روی مرتفعی از سنگ کشیده شده که چندین برج و دو دروازه دارد. در شهر بافت پارچه

کتان رونق یافته و حتی از این پارچه به سایر بلاد صادر می‌شود. این شهر زعفران بسیار دارد و در بازار آن مسجد جامعی است، زیرا این شهر از نواحی مرزی ممالک اسلامی است و درازمنه قدیم از هر طرف محاط به اهل کفر بوده است^{۵۱}.

شماخی: کرسی ایالت شیروان شهر شماخی (تلفظ روسی این اسم Semacha) است. مقدسی در وصف آن گوید: شماخیه درپای کوهی واقع است و از سنگ و گچ ساخته شده، دارای آب جاری و باغستان است و فرمانروایانش که خاقان‌های آن ولایت اند لقب شیروانشاه دارند. محصول گندمش فراوان است. حمدالله مستوفی گوید: «هوایش به گرمی مایل است و بهتر از مواضع دیگر^{۵۲}».

ابن خردادبه گوید که: صخره موسی علیه السلام (که در کلام الله مجید، سوره ۱۸ آیه ۶۲، به آن اشاره است) و چشمه حیوان در آن بوده است^{۵۳}.

یادداشت‌ها

- ۱- ابن‌خرداذبه ، ص ۱۲۰ .
- ۲- ابن‌خرداذبه، صص ۱۱۹-۱۲۰؛ ابن‌الفقیه، ص ۲۸۵؛ مقدسی، صص ۳۷۸-۳۸۴؛ اصطخری ، ص ۱۸۱؛ ابن‌حوقل ، صص ۳۳۳-۳۵۵ .
- ۳- برای اخبار بیشتر رجوع شود: ابن‌حوقل ، ص ۲۵۱؛ مقدسی ، ص ۳۷۶؛ یاقوت حموی ، ج ۴ ، ص ۹۱۹ .
- ۴- يك ميل برابر ۱۵۴۰ متر است .
- ۵- لسترنج ، ص ۱۷۱ .
- ۶- حمدالله مستوفی ، صص ۹۲ و ۹۸ .
- ۷- **Gabōid** در زبان ارمنی به معنی «آبی» است و به نظر می‌رسد که کبودان مأخوذ از این لغت باشد که در واقع می‌توان «دریاچه آبی» معنی کرد .
- ۸- اصطخری ، صص ۱۸۱ و ۱۸۹؛ مقدسی ، صص ۳۷۵ و ۳۸۰ .
- ۹- برای اخبار بیشتر رک : لسترنج ، ص ۱۷۲ .
- ۱۰- ابن‌مسکویه (ص ۵۳۹) درجایی که حوادث زمان متوکل خلیفه عباسی را نقل می‌کند، گوید: «شاه» و «یکدور» دو قلعه بود در تصرف سرکردگان یاغی آن نواحی (شراه) .
- ۱۱- یاقوت حموی ، ج ۱ ، ص ۵۱۳ .
- ۱۲- ابن‌الاثیر (ترجمه فارسی ، چاپ تهران) ، ج ۱۱ ، ص ۸۱ .
- ۱۳- مقدسی ، ص ۳۷۷ .
- ۱۴- سرمن رأی: بهضم سین و نیز بهفتح آن و تشدید راه ، و سرمن راه نیز بهضم سین و فتح آن و تشدید راه و تقدیم الف برهمزه در هر دو لغت ، و ساء من رأی و سامرا ، بهفتح میم و تشدید راه و الف مقصوره . (رک : وفيات الاعیان، ج ۱ ، ص ۲۳ ، ذیل رقم ۸).

مسعودی (التنبیه و الاشراف ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، جناب تهران ، ۱۳۴۹ ، صص ۳۲۰-۳۲۳) درباره سرمن رأی می نویسد : «سرمن رأی آخرین هفت شهر بزرگی است که در اسلام پدید آمد و ما آن را در اینجا به مناسبت موقع و اقتضای کلام یاد می کنیم : اول بصره بود ، دوم کوفه ، سوم فسطاط ، چهارم رمله ، پنجم واسط عراق ، ششم مدینه السلام در سمت غربی بغداد ، هفتم سرمن رأی بود که از پیش بگفتیم . » و نیز رک : البلدان ، احمد بن ابی یعقوب (ترجمه دکتر آیتی ، چاپ تهران ، ۱۳۴۳ ش ، ص ۲۷ به بعد) .

۱۵- بلاذری ، بخش مربوط به ایران ، ص ۱۶۹ .

۱۶- یاقوت حموی ، ج ۲ ، ص ۵۰۲ .

۱۷- حمدالله مستوفی ، صص ۱۰۰-۱۰۱ .

۱۸- ابن خردادبه (ص ۱۲۱) می نویسد : وکانت برزند خراباً فعمرها الافشین مدینه^۲ و نزلها ، فمن برزند الی سادراسب و به خندق الافشین الاول فرسخان ، ثم الی زهرکش و به خندقه الثاني فرسخان ، ثم الی دواررود و به خندقه الثالث فرسخان ، ثم الی البذ مدینه بایک فرسخ؛ و نیز رک : بلاذری ، ص ۱۶۸ و یعقوبی (ترجمه فارسی) ، ص ۴۶ .

۱۹- حمدالله مستوفی ، ص ۱۰۴ . ابن الفقیه (البلدان ، بخش مربوط به ایران ،

ترجمه ح. مسعود ، ص ۱۲۸) می نویسد : «و برزند ، که ویران بود ، افشین آن را شهر کرد و در آن فرود آمد» .

۲۰- علی اکبر سرفراز ؛ تخت سلیمان ، ص ۴۳ (به نقل از سبئوس ، تاریخ

هراکلیوس ، ص ۹۶) .

۲۱- علی اکبر سرفراز ، تخت سلیمان .

۲۲- کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ، صص ۱۸۹-۱۹۰ (او نقل قول کرده

از طبری ، صص ۸۶۵-۸۶۶ و نلدکه ، صص ۱۰۲ ، ۱۰۴) ؛ و نیز رک : یاقوت حموی ،

ص ۲۴۶ ؛ برهان قاطع ، ج ۱ ، ص ۲۷ .

۲۳- مسعودی ، ص ۹۵ ؛ و نیز رک : ابن خردادبه ، صص ۱۱۹-۱۲۰ ؛ بلاذری ،

بخش مربوط به ایران ، ص ۱۶۳ .

۲۴- بلاذری ، بخش مربوط به ایران ، ص ۱۷۰ .

۲۵- حمدالله مستوفی ، صص ۹۸-۹۹ .

۲۶- حمدالله مستوفی ، صص ۱۰۳-۱۰۴ .

۲۷- لسترنج (ص ۲۰۳) درباره سن سمیره می‌نویسد: مشرف بر کرمانشاه از سمت شمال و دزدست چپ بزرگک راه خراسان کوه منفرد «سن سمیره» یعنی دندان سمیره واقع بود که از آنجا جاده‌ای شمالی که به دینور و آذربایجان می‌رفت شروع می‌شد. سمیره زنی عرب بود و دندانی داشت برآمده‌تر از دندان‌های دیگر، و عساکر مسلمین هنگام عبور از این محل به طرف نهاوند آن کوه را به این نام موسوم کردند.

۲۸- قدامه (ص ۲۱۳)، خان بابک می‌نویسد. و نیز رکک: ابن الفقیه، بخش مربوط به ایران، ص ۱۶۸.

۲۹- در شمال باجروان در زمان قدیم قریه بلخاب واقع بود که دهکده‌ای پرجمعیت با کاروانسراها و رباط‌هایی برای ورود کاروان و مسافران وصف شده است رکک: لسترنج، ص ۱۸۹.

۳۰- قدامه (ص ۲۱۳)، قومام (در ساحل چپ ارس) ذکر کرده است.

۳۱- با عبور از رود کر پایین‌تر از ملتقای رود ترتر به رود کر در هیجده فرسخی (یک روزه راه از بردعه تا شماخی) شهر بزرنج قرار گرفته بود که در حقیقت انبار کالای تجار واردکننده و صادرکننده به حساب می‌آمد.

۳۲- شیروان در جلگه‌ای قرار گرفته بود و در بازارش مسجدی قرار داشته و از جاده دربند سه روز راه تا شماخی کرسی ایالت شیروان، فاصله آن بوده است. رکک: حمدالله مستوفی، ص ۱۰۶؛ لسترنج، ص ۱۹۳.

۳۳- تفلیس کرسی گرجستان در ساحل علیای رود کر نزد جغرافی‌نویسان قرن چهارم هجری معروف بود. این حوقل در وصف آن گوید، این شهر دوازده و شهر است سرسبز و حاصلخیز و مستحکم دارای سه دروازه و حمام‌هایی که بدون آتش آبشان گرم است و رود کر از میان شهر عبور می‌کند (حمدالله مستوفی، ص ۱۰۸).

۳۴- قزوینی رودخانه این شهر را قردقاس نامیده است. حمدالله مستوفی (نزهت‌القلوب، ص ۱۰۵) گوید: «شهر اسلامی است در سنه تسع و ثلاثین هجری ساخته شد. شهر خوش و مرتفع بود.

۳۵- شمخر (یا شکمور) در شمال باختری بردعه، در جاده تفلیس قرار گرفته بود که خرابه‌های آن هنوز باقی است. این شهر در قرن سوم هجری قمری (سال ۲۴۰ هجری) به فرمان متوکل خلیفه عباسی احیا گردید و به این مناسبت بعضی از منابع اسلامی اینجا را

متوکلویه قید کرده‌اند . به نوشته ابن‌فقیه (بخش مربوط به ایران ، صص ۱۳۵-۱۳۶) ، شهر کهن بود . سلمان بن ربیعہ کس فرستاد و آن را گشود .

۳۶- خنان قلعه‌ایست مستحکم بر سر تلی عظیم بر سرحد اران (حمدالله مستوفی ، ص ۱۰۸) .

37. Vardan Vardapet , (ترجمه Hrand D. Andreatsyan) , Istanbul, 1937.

۳۸- بارتولد : تذکره ... ، ص ۲۸۰ .

۳۹- حمدالله مستوفی ، ص ۱۰۵ .

۴۰- ابن‌قدامة ، ص ۲۴۶ .

۴۱- بارتولد : ترکستان نامه (ترجمه کریم کشاورز) ، ج ۱ ، ص ۶۰۰ .

۴۲- اصطخری ، ص ۱۸۳ .

۴۳- مقدسی ، ص ۳۷۵ .

۴۴- بارتولد ، تذکره ... ، ص ۲۷۹ .

۴۵- حمدالله مستوفی ، ص ۱۰۵ .

۴۶- لسترنج ، ص ۱۹۱ .

۴۷- حمدالله مستوفی ، ص ۱۰۲ .

۴۸- لسترنج ، ص ۱۷۹ .

۴۹- اصطخری ، ص ۱۸۴ .

50. Pahomov - Nyberg , Phleviyskie Nadpisi Derbenda , Izvestiya Obshchestva Obsledovanya i Izuchenya Azerbayjana, Baku, 1929, VIII, 29.

۵۱- رکعی . لسترنج ، صص ۱۹۳-۱۹۴ ، ابن‌فقیه (فتوح البلدان ، بخش مربوط

به ایران) ، صص ۱۳۴ - ۱۳۵ .

۵۲- حمدالله مستوفی ، ص ۱۰۶ .

۵۳- ابن‌خردادبه ، ص ۱۲۳ .

منابع و مأخذ

- ۱- آثار البلاد : زکریا قزوینی (GGA و ۱۸۴۸ میلادی) .
- ۲- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم : مقدسی ، چاپ افست بیروت از روی چاپ دخویه (چاپ دوم، ۱۹۰۶ م) .
- ۳- ایران در زمان ساسانیان : آرتور کریستن سن ، ترجمه رشید یاسمی ، چاپ تهران ، ۱۳۳۲ ش .
- ۴- برهان قاطع : محمد حسین برهان بن خلف تبریزی (به اهتمام و با حواشی دکتر محمد معین) .
- ۵- البلدان : ابن الفقیه (ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی) ، چاپ دخویه ، ۱۸۸۵ م .
- ۶- البلدان : ابن فقیه ، (بخش مربوط به ایران) ، ترجمه ح . مسعود ، چاپ تهران ، ۱۳۲۹ ش .
- ۷- البلدان : یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب) ، ترجمه دکتر آیتی ، چاپ تهران ، ۱۳۴۳ ش .
- ۸- نخت سلیمان : علی اکبر سرفراز ، چاپ تبریز ، ۱۳۴۷ ش .
- ۹- تذکره جغرافیای تاریخی ایران : و . و . بارتولد ، ترجمه حمزه سردادور ، چاپ تهران ، ۱۳۰۸ ش .
- ۱۰- ترکستان نامه : و . و . بارتولد ، ترجمه کریم کشاورز ، چاپ تهران ، ۱۳۵۲ ش ، دو جلد .
- ۱۱- تقویم البلدان : ابوالفداء ، ترجمه عبدالمحمد آیتی ، چاپ تهران ، ۱۳۴۹ ش .
- ۱۲- التنبیه و الاشراف : مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین) ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، چاپ تهران ، ۱۳۴۹ ش .

- ۱۳- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی : لسترنج، ترجمه محمود عرفان، چاپ تهران ، ۱۳۳۷ ش .
- ۱۴- فتوح البلدان : بلاذری (احمد بن یحیی) ، (بخش مربوط به ایران) ، ترجمه دکتر آذر تاش آذرنوش ، چاپ تهران ، ۱۳۴۶ ش .
- ۱۵- الفهرست : ابن الندیم ، ترجمه م . رضا تجدد ، چاپ تهران ، ۱۳۴۶ ش .
- ۱۶- الكامل فی التاریخ : ابن اثیر ، ترجمه عباس خلیلی ، چاپ تهران ، ج ۱۱ .
- ۱۷- کتاب الخراج : قدامه (ابی الفرج قدامة بن جعفر الکاتب البغدادی) ، چاپ دخویه ، ۱۸۸۹ م .
- ۱۸- المسالك و الممالک : ابن حوقل ، چاپ دخویه ، ۱۸۷۳ م .
- ۱۹- المسالك و الممالک : ابن خردادبه (ابی القاسم عیبدالله بن عبدالله) ، چاپ دخویه ، ۱۸۸۹ م .
- ۲۰- المسالك و الممالک : اصطخری (ابو اسحق ابراهیم بن محمد فارسی) ، چاپ دخویه ، ۱۸۷۰ م .
- ۲۱- معجم البلدان : یاقوت حموی (ابو عبدالله شهاب الدین) ، چاپ بیروت ، ۱۹۵۷ م .
- ۲۲- نزهة القلوب : حمدالله مستوفی قزوینی ، چاپ تهران ، ۱۳۳۶ ش .